

زبان کوچه در چرندپوندِ دهخدا

ولی‌الله ذرودیان*

عنایت به زبانِ عوام، مراد از عنایت به تاریخ زندگی آنها هم هست، چه در تجربهٔ تجدید در غرب، چه در ایران، زبانِ عوام، زمانی به عرصهٔ ادب و تاریخ راه یافت که زندگی عوام هم برای نخستین بار، موضوع تاریخ شمرده شد. زبانِ پُر تعقید و تکلفِ سنتی تاریخ، همزادِ مفهومیِ نُبّه‌گرا از تاریخ است که در آن تنها کار تاریخ، وصفِ حال و اعمال بزرگان است.

دکتر عباس میلانی (۱)

آن زلزله‌ای که خانه را لرزاند، بی‌گمان، جنبش مشروطیت ایران بود که ایرانیان را از خوابِ سنگین و تاریک هزاره‌ها برانگیخت. آنان آسیمه‌سر، در پی یافتن هویتی نو و شناختِ جهانی که نرم نرمک به تماشای آن چشم می‌گشودند، برآمدند.

در سپیده‌دم انقلابِ مشروطه، از آنجا که بیشتر مردم ایران، خواندن و نوشتن نمی‌دانستند (۲)، شاعران و نویسندگان راندیشه‌وران انقلاب، بر آن شدند که شعر و نثر را هرچه بیشتر ساده کنند تا پیام انقلاب: آزادی، استقلال و حاکمیتِ قانون برای عاقله و انبوه مردم، قابلِ درک و فهم باشد. هرچند برای بسیاری از باسوادان نیز درک و دریافت نثر و نظم که به سبک و سیاقِ گذشته، نوشته می‌شد، دشوار می‌نمود. بر اثر این نیاز بُرم، شعر و نثر رو به سادگی نهاد. در این کار، نخست از ادب فرانسوی، سپس از ادبِ دیگر کشورهای اروپایی (انگلستان، آلمان، روسیه) الهام گرفتند و به ترجمهٔ آثار ادبی آنان پرداختند و بر غنای ادبِ ما افزودند. در عین حال، به شدن احساس می‌کردند که باید شعر و ادبِ پارسی ز نظر ساخت (structure) و صورت (Form) و درونمایه (Theme) نیز عمیقاً تغییر یابد تا برای بیان مفاهیم جدید و تصویر کردن زندگی تازه‌ای که اینک در آستانهٔ آن بودند، آماده گردد.

در زمینهٔ آماده‌سازی نثر پارسی، آخرین گام بلند را استاد علامه علی‌اکبر دهخدا، با نوشتنِ سلسله مقاله‌های چرندپوند، در روزنامهٔ هفتگی صوراسرافیل برداشت. کار او را سپس سید محمدعلی جمالزاده با نوشتنِ یکی یکی نبود پی گرفت و صادق هدایت در مجموعهٔ قصه‌هایش به کمال رسانید. اما در زمینهٔ شعر، کار به درازا کشید. شاعرانِ متجدد در پی تلاش‌های پراکندهٔ خود راه به جایی نبردند. تنها کسی که توانست این بار امانت را سرانجام به منزل

* ولی‌الله ذرودیان (متولد ۱۳۱۷): شاعر، پژوهشگر و کوشندهٔ ادبی.

مقصود برساند، نیما یوشیج بود که شعر پارسی را هم از نظر ساخت و صورت و هم از نظر درونمایه، متحول و متغیر ساخت.

دهخدا، در هر شماره و روزنامه صور اسرافیل، مقاله‌ای طنزآمیز با عنوان چرندپرند نوشت. سلسله مقاله‌های چرندپرند، به امضای دخو، خرمگس، سگ حسن دله، جغد، غلام گدا آزادخان علی‌اللهی، روزنومه‌چی، کمیته اسیرالجوال، خادم الفقراء دخو علی شاه، رئیس انجمن لات و لوت‌ها، برهنه خوشحال و نخود همه آش به چاپ می‌رسید. دهخدا با نوشتن چرندپرند، نخستین پایه‌گذار ساده‌نویسی در ایران به شمار می‌رود که کار او را چنانکه گذشت جمالزاده و هدایت به کمال رسانیدند. اثر چرندپرند، ساده، صمیمی، نرم و آشنا و پُر خون و تحرک است. دهخدا، در چرندپرند، از آنجا که مخاطبانش عامه و انبوه مردم‌اند، به زبان ایشان سخن می‌گوید، از اصطلاحات، تشبیهات، استعارات، کنایات، مثل‌ها، مثل‌ها، مثلک‌ها، دشنامها، یاورها، تکیه‌کلام‌ها و شعرهای آنان مدد می‌گیرد و اثر رنگین و متموج خود را می‌آفریند. باری، «زبان کوچه» بخشی از مواد، و مصالحتی است که دهخدا، در ساخت و پرداخت اثر بی‌نظیر خود به کار برده است.

سلسله مقاله‌های چرندپرند را باید خواند و باز خواند تا با توجه به متن تاریخی خود معنی و مفهوم راستین خود را بازیابد و این زبان زنده پویای پُر خون و تپش؛ در ارتباطی ارگانیک با دیگر عناصر سازنده آن ادراک و احساس گردد.

بهمن ۱۳۸۶

۸. آن‌ها که مُردند و رفتند به دنیای حق، ما ماندیم در

ابن دنیای ناحق: ۷/۲۲

۹. آی شما که می‌خواهید تجاربِ جراحی خودتان را

در سرِ کچلِ ما روزنامه نویس‌ها حاصل کنید! ۸/۱۷

۱۰. احمقی گفت و ابلهی باور کرد: ۸/۳۲

۱۱. ادعای پهلوونی داشتن: ۷/۱۷

۱۲. ادعای لوطی‌گیری داشتن: ۷/۱۷

۱۳. از پا در رفتن: اگر رعیت می‌خواهید خیلی زود

چاره‌ای به سر ما بکنید که دیگر از پا در رفتیم: ۷/۱۳

۱۴. از چانه زدن مفت چه در می‌آید؟ به قول

نهرانی‌ها، پُرگفتن به قرآن خوش است: ۷/۲۳

۱۵. از چشم خود پیرس که ما را که می‌کشد/جانا

گناه طالع و جرم ستاره نیست: ۸/۲۹

۱۶. از خرس مویی: ۷/۱۵

۱۷. از دو گوش التزام دادن: اوبارقلی گفت: از دو

گوشه‌ام التزام می‌دهم که این زبانِ عبری است: ۷/۱۶

۱۸. از سیر تا پیاز همه را تعریف کردن: ۷/۱۱

۱۹. از صدقه سر کسی یک لقمه نان خوردن: ۱۶/۸ و ۷

۲۰. از غم ملت آش و لاش شدن: ۷/۲۴

۱. آب از آب تکان نخوردن: ۸/۲۳. (۳)

۲. آب برداشتن: می‌گفت پس یقین تو هم مُستبد

هستی، پس حکماً تو هم بله... وقتی این حرف را

می‌شنیدم می‌ماندم مُعطل، برای این که می‌فهمیدم همین

یک کلمه تو هم بله... چه قدر آب برمی‌دارد: ۷/۵

۳. آخر، آخرت هم حساب است: بگذار چشمشان کور

شود بیابند آن روز پنجاه هزار سال، یک لنگِ پا

بایستند، جوابتان را بدهند، دیگر بهتر از این چیست؟

۸/۱۳

۴. آدم عوام کور است: ۸/۱۴

۵. آدم که پُرگفت، از چشم و رو می‌افتد، به دهن‌ها

می‌افتد، سرشناس می‌شود: ۷/۲۳

۶. آفتابه لگن شش دست، شام و نهار هیجی: ۶/۲۵

۷. آن روی کار بالا بودن: حالا که می‌بیند آن روی کار

بالاست، دست و پایش را گم کرده، تمام آن حرف‌ها

بادش رفته. تا یک فرآش قرمزپوش می‌بیند، دلش

می‌تپد، تا به یک ژاندارم چشمش می‌افتد رنگش

می‌پرد: ۷/۵

۲۲. از گوشتِ سگ، قورمه‌سبزی درست کردن:
 ۷/۱۹ ← غیبت از گوشت سگ حرام‌تر است.
 ۲۳. از ما بهتران: بینی عمده خلوت از جنسِ ماست؟ یا
 بسم الله بسم الله از جنسِ از ما بهتران است: ۶/۱۸
 ۲۴. از مالِ پس بودن از جانِ عاصی بودن: ۷/۲۳
 ۲۵. استخوان خرد کردن: ۵/۲۰
 ۲۶. اگر جوان باشد خانه پُرش یک قران است: ۷/۲۸
 ۲۷. اگر در تمام طول و عرض ایران دو تا موش دعوا
 کند، سر یکی به دیوار خواهد خورد: ۷/۲۵
 ۲۸. اگر دروغ بگویم زیانم به اشد [= اشد] برونگردد،
 عروسی پسر را نینم، دینِ شمر، یزید، حاکم،
 فرآشباشی کدخدا، گردن من باشد: ۷ و ۱۵/۸
 ۲۹. اگر دنیا را آب ببرد «دخو» را خواب خواهد بُرد:
 ۶/۱۹
 ۳۰. اگر روز سیم باز من کافر نشدم این‌ها را اشاره به
 ریش یا سیل خود [می‌تراشم: ۸/۱۱
 ۳۱. الاهی از آتش جهنم خلاصی نداشته باشد، الاهی
 بیش پیغمبر روش سیاه بشد، الاهی همیشه نان مسواره
 باشد و ار پیاده، الاهی روز خوش در عمرش نبیند،
 الاهی که آن چشم‌های ارزق شامیش را میرغصب
 درآرد: ۷/۲۲
 ۳۲. الاهی روی تخته مرده شور خانه بخندی: ۷/۱۱
 ۳۳. الاهی هیچ خانه‌ای بی‌بزرگتر نباشد: ۷/۲۵
 ۳۴. الاهی هیچ سفره‌ای یک نانه نباشد: ۶/۱۱
 ۳۵. آلم سرات: [= آلم صراط / عَلم صراط] غوغا،
 آشوب، به هم ریختگی. حالا چند ماه است نسی دانی
 چه الم سراتی راه افتاده: ۱۰/۲
 ۳۶. اما بعد زود ملتفت می‌شدم که این از وساوسِ
 شیطان است که می‌خواهد عقاید مرا سست کند، آن
 وقت زود، دو دفعه استغفار می‌کردم و یک دفعه میان
 انگشتِ شست و سبب‌هام را گاز می‌گرفتم و دوسه دفعه

می‌شدم: ۷/۲۹

۳۷. امان از دوغ لیلی / ماستش کم بود، آبش خیلی:

۶/۲۴

۳۸. انشر و منشر: کبلائی دخوا نمی‌دانی در چه انشر و

منشری گیر کرده‌ایم: ۱۰/۲ انشر و منشر: غوغا، آشوب،

هیاهوی عظیم (لغت‌نامه دهنخدا).

۳۹. اولاً از مثلِ شما خانم کلاتر و کدبانو بعید است

که چرا با این که اولادتان نمی‌ماند اسمش را مشهدی

ماشاءالله و میرزا ماندگار نمی‌گذارید: ۶/۱۱

۴۰. اوبارقلی گفت: مرا کُنْتید که این زبان عبری

است: ۷/۱۶

۴۱. اینجاست که چهار دست و پای عقلِ انسان بی‌ادبی

می‌شود، مثلِ خرد در زیر تَنه آدم می‌ماند: ۷/۱۸

۴۲. این جهان کوه است و فعلِ ما نندا / باز گردد این

نداها را صدا: ۸/۱۲

۴۳. این قافله تا به حشر لنگ است: ۷/۱۵

۴۴. این گوی و ابن میدان، بگرد تا بگردیم: ۸/۲۵

۴۵. با این خرجِ گزاف تهران، خودش هم کمی شکم

به آب‌زن بود: ۷/۲۸

۴۶. باد به آستین کسی کردن: باد به آستینش بکنند،

هندوانه زیر بغلش بدهند و مثلِ خروس جنگی بیند از

ندش به جان بنده‌های مظلوم بی‌گناه خدا: ۶/۱۹

۴۷. باقیش غمِ خودت کم: ۷/۱۷

۴۸. با کسی به جوال رفتن: ۱۵/۸ و ۷

۴۹. با کسی دست به یکی بودن: ۸/۱۷

۵۰. با کسی رودبایستی نداشتن: ۸/۱۷

۵۱. ببینید مطلب از کجا آب می‌خورد ها: ۸/۳۲

۵۲. بختک روی کسی افتادن: ۸/۱۱

۵۳. بخور و نمیر: عجالناً [دخو] به قدر بخور و نمیری

از راه روزنامه نویسی تحصیل می‌کند: ۷/۱۵

۵۴. برادرهای روز بد ندیده: ۷/۱۸

۵۵. بستن نان و پنیر به کمر عروس: باری، کبلاسیا
توی همین فکرها بودم و همین طور در حکمت
کارهای خدا حیران ملاحظه می کردم که یکدفعه دیدم
هرچند جسارت است ما در بچه ها داد می زند: حیائون
مرد، تو همیشه باید صدای خر و پفت بلند باشد. پاشو،
پاشو این دستمال را بگیر بیند کمر دختره. من آن وقت
چشمم را باز کرده دیدم آمده اند پی عروس و چون
محرم مرد نداشته اند، بستن نان و پنیر را به کمر عروس
به من واگذار کرده اند: ۸/۳۰

۵۶. بسم الله بسم الله از جنسی از ما بهتران است: ۶/۱۸

۵۷. بگذار چشمشان کور بشود، بیایند آن روز پنجاه
هزار سال، یک لنگ پا بایستند جوابتان را بدهند: ۸/۱۳

۵۸. بلا تشبیه بلا تشبیه: ۱۴/۸ و ۷

۵۹. بله می نرسیدم برای این که می دانستم اگر روزنامه
من، گهنه پرستی را دنبال کند، آن وقت باید دو بست و
نود و نه هزار و ششصد و چهل و یک نفر گلو دردی
نوبه ای جنی که بعضی ها با نخ دکان عطاری گلو و مچ
دستان را می بندند، همه از ناخوشی بمیرند: ۸/۱۴

۶۰. بمال و امال جخند یک ساعت به سحر مانده هوش
آمد: ۶/۲۶

۶۱. بنده چه دهن دارد که به کارخانه خدا دست ببرد:
۶/۱۸

۶۲. بور شدن: یعنی اگر جسارت نباشد، جناب ملّا
اینکملی هم که در مجلس طرفدار شما بودند، بور
شدند: ۸/۱۵

۶۳. به آب رشوه غسل کردن: ۸/۱۸

۶۴. به آفتاب می گوید تو در دنیا که من در پیام: ۷/۱۸

۶۵. به امان خدا نشستن: (دوره جدید) ۸/۳

۶۶. به پروپاچه کسی پریدن: ۷/۱۷

۶۷. به روی نان «تمارزو» ماندن: ۷/۲۳

۶۷. به قول نهرانی ها پُرگفتن به قرآن خوش است:
۷/۲۳

۶۸. بی کار و سلندر: ۸/۲۹

۶۹. بی گذار به آب زدن: ۷/۲۰

۷۰. پا را توی یک کفش کردن: ۸/۲۲

۷۱. پاشو پاشو آواره شو: ۱۵/۸ و ۷

۷۲. پاک کردن و خاک کردن: خدا رفتگان همه
مسلمانها را پیامرزد، خدا من رو سیاه را هم پاک کند و
خاک کند: ۸/۱۳

۷۳. پالان کسی کج بودن: ۸/۱۳

۷۴. پامریزاد: ۷/۱۷

۷۵. پاها را دراز کردن رو به قبله: (دوره جدید) ۸/۳

۷۶. پدر و مادر کسی را جُباندن: ۸/۲۸

۷۷. پَر و پا نداشتن حرف کسی: ۸/۱۱

۷۸. پُشت گوش انداختن حرف کسی: ۸/۳۱

۷۹. پُشت گوش کسی داغ خواستن: ۶/۱۹

۸۰. پُلینک حضرت والا نگرفت: ۸/۱۵

۸۱. پُل کسی آن در آب بودن: پُل حضرت والا هم آن
سر آب است: ۸/۱۵

۸۲. تا به تا و لنگه به لنگه: اما بینی از روی چه
حکمت، خداوند تبارک و تعالی، عملة خلوت را تا به
تا و لنگه به لنگه ساخت: ۶/۱۸

۸۳. تاتوله [= تاتوره] به هوا پاجیدن: ۸/۱۳

۸۴. تجارِب جراحی خود را در سر کچل
روزنامه نویس ها حاصل کردن: ۸/۱۷

۸۵. تَر دماغ شدن: ۶/۲۰

۸۶. تَرکی عادت، موجب مرض است: (دوره جدید)
۷/۱

۸۷. تَرکی بلغور کردن: ۷/۲۴

۸۸. تنم را برای گَنک چرب می کردم: ۷/۱۱

۸۹. تَو روی کسی [حرفی را] گفتن: ۷/۱۷

۹۰. تِه چیزی بالا آمدن: برای این که پول ها تَهش بالا
آمده: ۸/۲۸

۹۱. جانم را از صحرا پیدا نکرده ام: ۸/۵

۹۲. جُل و پوست کسی را به دوشش دادن: ۷/۱۷

ایران و هندوستان است نزدشان سرسپرده و خدمت
 همه‌شان جوز شکسته: ۵/۲۰
 ۹۴. جونِ جوونیت: ۷/۱۷
 ۹۵. جونِ سیلای مردونت: ۷/۱۷
 ۹۶. چانه کسی گرم شدن: ۷/۱۱
 ۹۷. چرت و پینکی زدن: ۷/۲۲
 ۹۸. چشم بسته غیب گفتن: ۷ و ۱۵/۸
 ۹۰. چشم چهار تا شدن: ۷/۱۹
 ۱۰۰. چشم شور بودن: ۶/۲۰
 ۱۰۱. چشم کف پات: ۸/۶
 ۱۰۲. چشم‌ها را روی هم گذاشتن و دهن را باز کردن:
 ۸/۲۵
 ۱۰۳. چشم یا چشم‌های کسی به طاق افتادن [مُردن]:
 ۶/۲۴
 ۱۰۴. چنان با نیک و بد سرگن که بعد از مُردنت
 «عُرفی» / مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزاند:
 ۶/۲۰
 ۱۰۵. چی خوردی؟ نخود او [او = OW آب] بخور و
 یدو: ۱۵/۸۷
 ۱۰۶. چیزی را آب کردن: جهاز دختره را کم کم آب
 کرده: ۸/۲۸
 ۱۰۷. حالا نداشته باشد یا من هم خیلی میانه داشت:
 ۹/۲
 ۱۰۸. حالا نگاه کن، آدمی است، بلکه هم ترسیده
 باشی، اگر ترسیده‌ای خجالت نکش ازود محرمانه به
 من خبر کن یک قوطی مومبایی اصل دارم بسرات
 می‌فرستم. یک انگشت هم نمک دهنِت بگذار اما ببین
 این‌ها را تو خون دیدی پیا نمک غریبه نباشد برای آن
 که می‌ترسم آن وقت خدای نخواسته مجبور شده
 رعایت حق نمک بکنی: ۷/۶
 ۱۰۹. حقه سوار کردن: ۷/۱۷
 ۱۱۰. خاک برایش خبر قُبرد: ۹/۲

۷/۲۰

۱۱۲. خانه پرش، اگر خیلی جوان باشد یک قرآن
 است: ۷/۲۸
 ۱۱۳. خدا یک عقلی به تو بدهد یک پول زیادی به
 من: ۷/۳۲
 ۱۱۴. خرفهم شدن: می‌گفت مطلب این‌طور خرفهم‌تر
 می‌شود. ۹/۲
 ۱۱۵. خر کسی به گِل خوابیدن: من چه خرم به گل
 خوابیده که بردارم بنویسم: ۶/۱۹
 ۱۱۶. خروس جنگی: مثل خروس جنگی بیندازندش به
 جان بنده‌های مظلوم بی‌گناه خدا: ۷/۱۹
 ۱۱۷. خروس علی شاه: بسک نسب در انجمن فقرا،
 جناب خروسعلی شاه بکدفعه بیخود. بیخودی سرش
 گیج خورده جلوی چشمش را دود سیاهی گرفته و
 کم کم همان درد تمام عرصه رجودش را فراگرفت:
 ۷/۲۷
 ۱۱۸. خیر الدنیا و الآخِره: ۷/۱۳
 ۱۱۹. خواجه به ده رسان بودن: ۷/۱۱
 ۱۲۰. خوش نشین: این حاجی ملأعباس اصلاً از
 خوش‌نشین‌های «کنده» است: ۷/۲۸
 ۱۲۱. خوی بد در طبیعتی که نشست / نرود تا به وقت
 حشر از دست: ۷/۳۱
 ۱۲۲. خیر و شر کردن و صبر و جغد کردن: ۶/۲۶
 ۱۲۳. خیلی زود، چاره‌ای به سر ما بکنید که دیگر از
 پا در رفتیم: ۷/۱۳
 ۱۲۴. دراز دراز مطلب نوشتن: (دوره جدید) ۷/۲
 ۱۲۵. در این باب خیلی فکرها کردم، خیلی به دره
 گودال‌ها رفتم و درآمدم: ۷/۳۱
 ۱۲۶. در مثل مناقشه نیست: ۹/۲
 ۱۲۷. در همان مجلس قرار گذاشته‌اند که بعد از این
 شبی که فرداش حمام می‌روند کمرشان رازفت و

زرد، تخم پیتدازند که توی آب خزینه سست نشود: ۷/۲۳

۱۲۸. در همین حیث و بیث [= حیص و بیص]: جناب حاجی ملک التجار، راه آستارا را به روس‌ها واگذار کردند.

۱۲۹. دزد نگرفته پادشاه است: ۷/۵

۱۳۰. دست انداختن کسی: ۷/۱۶

۱۳۱. دست خونی یخه کسی را چسبیدن: ۶/۲۵

۱۳۲. دست طلبکار جایی بند نبودن: ۱۶/۸ و ۷

۱۳۳. دست کسی را توی حنا گذاشتن: ۷/۵

۱۳۴. دست ما و دامان شما، امروز اینجا فردا روز پنجاه هزار سال: ۷/۱۳

۱۳۵. دل کسی با کسی صاف نشدن: ۷/۲۲

۱۳۶. دماغ کسی پُر باد بودن: ۹/۲

۱۳۷. دندان طمع را کندن یا نکندن: ۸/۱۵

۱۳۸. دود چراغ خوردن: ۵/۲۰

۱۳۹. دور از جناب: ۶/۱۸

۱۴۰. دور از رو: ۱۴/۸ و ۷

۱۴۱. ده مرو، ده مرد را احمق کند: ۱۴/۸ و ۷

۱۴۲. دهنه هرکسی را سر خودش زدن: ۷/۲۵

۱۴۳. دیشب دست به جوان‌های تو و همه مسلمانها باشد، عروسی رقی من بود: ۷/۳۰

۱۴۴. دین کسی را به گردن گرفتن: ۸/۲۲

۱۴۵. دیوارها موش دارد، موش‌ها هم گوش دارند: ۸/۵

۱۴۶. ریش زیادی مایه جوانمرگی است: ۷/۵

۱۴۷. رنم شهر کورا [= کورها]، دیدم همه کور، من هم کور: ۷/۱۹

۱۴۸. روبند کردن: در واقع تو این کار را روی دست من گذاشتی، به قول تهرانی‌ها تو مرا روبند کردی: ۷/۵

۱۴۹. روم [= روم] به دیوار: اما روم به دیوار کبلاسی! خدا نصیب هیچ خانه‌ای نکند، شب ساعت چهار، یک

دفعه از خانه همسایه‌ها صدای شیون و غوغا بلند شد: ۷/۳۰

۱۵۰. روز پنجاه هزار سال [= روز قیامت]: دست من و دامان شما. امروز اینجا فردا روز پنجاه هزار سال: ۷/۱۳

۱۵۱. روزهای دیگر هم دوتا نان سنگک و یک دیزی یک عباسی درست نمی‌دیدش: ۷/۲۸

۱۵۲. روزی اگر غمی رسد تنگدل مباش / رو شکر کن مباد که از بد بتر شود: ۸/۳۰

۱۵۳. ریش دادن و ریش گرفتن: همه با هم متعهد شدند، ریش داده ریش گرفتند: ۷/۲۳

۱۴۴. ریش را در آسیاب سفید نکردن: ۸/۵

۱۵۵. زاغ سیاه کسی را چوب زدن: ۷/۱۷

۱۵۶. زبان به [گفتن] اشد [اشهد] برنگشتن: ۷ و ۱۵/۸ ← اگر دروغ بگویم ← شماره ۲۸.

۱۵۷. زبان سُرخ، سر سبز می‌دهد بر باد: ۸/۲۳

۱۵۸. زبانم لال، هفت قرآن در میان: ۸ و ۷/۶

۱۵۹. زود زود دو دفعه استغفار می‌کردم و یک دفعه میان انگشت شست و سبابه‌ام را گاز می‌گرفتم و دو سه دفعه هم تف تف می‌کردم و از گیر شیطان لعنتی خلاص می‌شدم: ۷/۲۹

۱۶۰. زهله [= زهره] کسی را آب کردن: ۸/۱۶

۱۶۱. زیر پاکشی کردن از کسی: ۷/۲۸

۱۶۲. سال شمشه‌ای: این حاجی ملاعباس تا سال شمشه آخری: ۷/۲۸

۱۶۳. سبیل کسی را پازخم کفن کردن: تو نمیری، فرزندانم بمیرند، سبيلات را پازخم کفن کرده‌ام که در زیر گنبد نبود، مثل و مانند ندارد: ۵/۲۰

۱۶۴. سبیل‌های «دخو» را تو خون دیدن: ۸/۲۳

۱۶۵. ستاره دو نفر مطابق نیامدن: ۶/۲۲

۱۶۶. سرافتادن: اول بک قدری نگاه کردم دیدم هیچ سرنمی‌افتم: ۷/۱۶

۱۶۷. سر پیری ربش را به دست عمرو و زید دادن:

۵/۲۰

۱۶۸. سر چیزی [با کسی] را زیر آب کردن: با یک الم

صلاة و فحش و فحشکاری، طاس حمام دختره را برده

و سرش را زیر آب کرده: ۸/۲۸

۱۶۹. سر زنده [سر سالم] به گور بردن: مشکل پیری

گور سر زنده آکلای: ۷/۱۷

۱۷۰. سر سپردن: هر فرزند و پسر و خلیفه‌ای که در

ایران و هندوستان است نزدشان سر سپرده و خدمت

همه‌شان جوز شکسته: ۵/۲۰

۱۷۱. سر سلامت [سر سالم] به گور بردن: ۸/۳

۱۷۲. سر کسی را داغ کردن: مگر سرم را داغ کرده‌ام

یا بنگ کشیده‌ام: ۶/۲۰

۱۷۳. سر گاو را از خمره بیرون آوردن: اینجا دیگر تنها

یک دخی لازم است که سر گاو را از خمره بیرون

بیارد: ۸/۶

۱۷۴. سر و گوش کسی جنیدن: حالا که سر و گوشم

قدری می‌جنید: ۶/۲۴

۱۷۵. سری توی سرها داخل کردن: حالا که تازه سری

توی سرها داخل کرده‌ام: ۶/۲۴

۱۷۶. سعدالدوله می‌گفت: از این که سعدالدوله را

بگشند چه ترسی دارم. در صورتی که از هر قطره

خون من هزار سعدالدوله تولید می‌شود (خدا توفیق

بدهد شیخ علی اکبر مسأله گو را. می‌گفت: شیطان هر

وقت باهاش را به هم بمالد، هزار تا تخم شیطان ازش

پس می‌افتد): ۷/۲۴

۱۷۷. سفیل و سرگردان ماندن: ۱۰/۲

۱۷۸. سنگ روی سنگ بند گرفتن [=بند شدن]: ۷/۲۵

۱۷۹. سنگ کسی را به سینه زدن: ۷/۲۴

۱۸۰. سیدعلی را پیا: ۷/۲۱

۱۸۱. شارت و شورت: می‌ترسم سر و همسر بگویند

دخیو با همه شارت و شورتش ترسید: ۷/۱۹

۱۸۲. شاهنامه آخرش خوش است: ۱۵/۸ و ۷

۱۸۳. شپش قلیه کردن: آدم یک وقت سید جلال

شهر آشوب را می‌بیند که در محبس امیر اعظم چهل و

پنج روز تمام به جرم مشروطه طلبی شپش قلیه می‌کند:

۷/۲۴

۱۸۴. شتر دیدی ندیدی: ۷/۱۹

۱۸۵. شلنگ انداز: زنش شلنگ انداز از پای کلکی

وسمه درید طرف دالان: ۷/۲۷

۱۸۶. شلوار مرد که دو تا شد، فکر زن نو می‌افتد: ۶/۱۱

۱۸۷. شل و پیر کردن: ۱۵/۸ و ۷

۱۸۸. شل و شلانه، ژولیده و گوریده: گنبد دواری هم

مرکب از هشتصد و نود و دو پارچه عبا و فبا و

ارخالق از البسه شعار خلفای عباسی (یعنی سیاه) شل

و شلانه ژولیده و گوریده به سر گذاشته: ۷/۲۱

۱۸۹. شیر را بچه همی ماند بدو / توی بچه پیغمبر چه

می‌مانی بگو: ۸/۲۱

۱۹۰. صبح یکی به دو چشم‌های بیجم [=بچه‌ام] روی

هم افتاد: ۶/۱۱

۱۹۱. صندوقچه سر کسی نبودن: من همان از بچگی

مثل حالا صندوقچه سر کسی نبودم، حرف توی دهنم

بند نمی‌شد: ۷/۱۱

۱۹۲. ضعیف جزونی کردن: ۷/۱۷

۱۹۳. طاووسعلی: یکدفعه رفیقش طاووسعلی فریاد زد

که ای ادب چه می‌کنی مگر جا به سرت قحط شده

خانقاه را...: ۷/۲۷

۱۹۴. عقد پسرعمو و دخترعمو را در آسمان پستانند:

۷/۲۲

۱۹۵. عقل از سر آدم پریدن: اما یک وقت آدم یک

جور عملة خلوت می‌بیند که عقل از سرش می‌پرد،

آب به دهنش می‌خشکد، انگشت به دهن جبران

می‌ماند: ۷/۱۸

۱۹۶. علی الله، به قول حاجی‌های قمارباز خودمان

هرکی ترسید ترد، این هم بالای همه: ۷/۱۹

۱۹۷. عمارت پی و پاچین در رفته: آدم برای یک عمارت پی و پاچین در رفته [بنای عمارت مجلس شورای ملی در میدان بهارستان] از پشت دروازه تهران تا آن سر دنیا اردو می زند: ۸۷/۳۲

۱۹۸. عهد پادشاه وزوزک: خوش آن روزها واقعاً که درست عهد پادشاه وزوزک بود: ۹/۲

۱۹۹. غلط می کند با هفت پشتش که این نسبت ها را به تو می دهد: ۸/۶

۲۰۰. غیبت از گوشت سگ حرام تر است: مثلاً اگر کسی بگوید که کار جناب امیربهداد جنگ به جایی رسیده، حالا دو نفر خطیب درجه اول مملکت را می خواهد به عدلیه بکشد، مثل این است که از گوشت ... مثلاً بی ادبی می شود سگ، فوراً سبزی درست کرده باشد: ۷/۱۹

۲۰۱. فارسی آرد کردن: آدم همین امیربهداد جنگ را می بیند در میدان توپخانه که برای انهدام اساس شوری با غلام های کشیکخانه، ترکی بلفور می کند و با ورامینی ها فارسی آرد: ۷۶/۲۴

۲۰۲. قباچه چاکی: برای این که ما دهاتی ها به شهری ها می گوئیم تاجیک و مقصودمان از این کلمه یعنی ترسو. این را اینجا داشته باش خود اهل شهر هم این قبیل مردم را می گویند حاجی آقا، حاجی زاده، قباچه چاکی: ۱۵/۸ و ۷

۲۰۳. قداره بند مجلس بودن: خوب رفیق! تو توی انجمن های تهرون اینتقذه قسم های پازخم خوردی که چه می دونم من قداره بند مجلسم، هواخواه مشروطه ام: ۷/۱۷

۲۰۴. قرضُ التَّدَهَم: من بقین دارم که پول نگرفته ای، تضمین و قرضُ التَّدَهَم [قرضُ الپس نده] هم که به کار نبرده ای: ۸/۶

۲۰۵. قریان جماعتی افتادن: به مرگ پی در پی و ناگهانی گرفتار شدن: ۸/۱۳ ← لعن چهار ضرب.

۲۰۶. قسم های پازخم خوردن: ۷/۱۷ ← قداره بند مجلس بودن.

۲۰۷. قشون قشون کشی کردن: قشون قشون کشی بکنند لک و لک بیفتد توی عالم و دنیا که چه خبر است می روم مملکت خودم را از سر نو بگیرم: ۸/۲۲

۲۰۸. قوچ وارپس رفتن، شیروار پیش آمدن و کله به کله صور گذاشتن: ۷/۹

۲۰۹. کتابة ملک الملوکى دنیا را کشیدن: ۹/۲

۲۱۰. کسی را دست انداختن: ۷/۱۶

۲۱۱. کسی را دم کوره خورشید کباب کردن: ۸/۲۵

۲۱۲. کسی را روبند کردن: این دیگر برای همه آرزوست که یک دفعه دیگر باز «دخو» را روبند کنند و مثل دیوانه ها به میدان انداخته بچه ها دست بزنند و بزرگها هرهر بختندند: ۶/۱۹

۲۱۳. کُفر و کافر شدن: نمی دانی چه قیامتی است. مال رفت، عیال رفت، اولاد رفت، والله دیگر کفر و کافر شدیم، نزدیک است برویم اُرُس یشویم: ۷/۱۳

۲۱۴. کلام الملوک، ملوک الکلام: یعنی حرف پادشاه، پادشاه حرفهاست: (دوره جدید ۷/۱)

۲۱۵. کلاه درهم رفتن: می دانی اگر برنجی کلامان توی هم می رود: ۸/۶

۲۱۶. کلاه را قاضی کردن: شما را به خدا دو دقیقه کلاهتان را قاضی بکنید: ۸/۱۳

۲۱۷. کله شتر قربانی: بیست روز بود که [در تبریز] مجاهدین از دو طرف سنگریسته و با هم مشغول زد و خورد بودند. یعنی اولش این طور شد که کله شتر قربانی را روز عید، مجاهدین شیخ سلیم بردند برای شیخ سلیم، میرهاشم با مجاهدینش از این مسأله منغیر شدند که چرا برای میر سلیم برده اند. باری، ده بیست روز بود که دکان ها بسته بود، ده بیست نفر هم از طرین گشته شد، اما الحمد لله زود بغیر گذشت: ۸/۲۳

۲۱۸. کم کم بنای ریزه خوانی و بعد عربده را گذاشت: ۸/۲۸

۲۱۹. کوجه آشتی کنان: بلی، پشت این راه هم یک کوجه آشتی کنان، یعنی یک راه باریک دیگر بود، ولی لشکر ایران آن راه را بلد نبود: ۱۰/۲

۲۲۰. گاو وزیر داخله، وزیر داخله گاوهاست: دوره جدید ۸/۱

۲۲۱. گاهی هم عوض دگش می کردیم، یعنی مطرب های زنانه می آمدند بیرون مطرب های مردانه را می فرستادیم اندرون: ۷/۳۰

۲۲۲. گفت: مُرده شور کمال و معرفت را ببرد با این حرف زدنت که هیچ به پدر ذلیل شدت [شده ات] نگفتی از این جا پاشو آنجا بشین: ۶/۲۲

۲۲۳. گفتن از زنبور بی حاصل بود / با یکی در عمر خود ناخورده نیش: ۷/۱۵

۲۲۴. گفت نخور! عسل و خریزه با هم نمی سازند. نشیند و خورد. یک ساعت دیگر بارو را دید مثل مار به خودش می پیچد. گفت: نگفتم نخور! این دو تا با هم نمی سازند. گفت: حالا که این دو تا خوب با هم ساخته اند که من یکی را از میان بردارند: ۶/۲۵

۲۲۵. گلاب به روتان: همه همبازی هایش صبح و شام سنگ به درشکه ها می پرانند. تیغ، بی ادبی می شود، گلاب به روتان زیر دم خرها می گذارند: ۶/۱۱

۲۲۶. گوش شیطان کر: زبانت لال، هفت قرآن در میان، گوش شیطان کر، الاهی که دیگر همچو روزها را خدانیارد: ۶/۱۹

۲۲۷. گوش کسی را بُردن: کتیاک خانم چهارپنج هزار تومان گوش بزآز و بقال و عطار را بُرده و حالا که جانشین گلین شده، بیچاره طلبکارها دستشان جایی بند نیست: ۱۶/۸ و ۷

۲۲۸. گیرم و سلم شما پول ندارید سده اهواز را ببندید: ۸/۲۵

۲۲۹. لال از دنیا رفتن: ۷/۱۸

۲۳۰. لعن چهارضرب: ۸/۱۳ نوعی از لعن که عوام متعصب شیعه کردند (لغنامه دهخدا ذیل لعن) ←

من کامل چرند پرند شماره (۳) که در همین مجموعه آمده است.

۲۳۱. لفت و لیس کردن: ۸/۲۸

۲۳۲. لک و لک افتادن توی عالم و دنیا: ۸/۳۲

۲۳۳. لولهنگی کسی آب گرفتن: حالا لولهنگش آب می گیرد: ۸/۲۸

۲۳۴. مات مان به صورت کسی نگاه کردن: ۷/۱۶

۲۳۵. مثل زالو به تن کسی چسبیدن و خون او را مکیدن: ۸/۲۵

۲۳۶. مثل گوشت قربانی: ۷/۲۵

۲۳۷. مجاهدین فی سبیل الجیق: ۷/۲۷

۲۳۸. محض روز پنجاه هزار سال [=روز رستاخیز]: ۷/۱۳

۲۳۹. محقق همان بیند اندر ابل / که در خوب رویان چین و چگل: ۷/۱۸

۲۴۰. محمد حسن خان اگر انگشتش را در دریا بزند، خون می شود: ۶/۲۰

۲۴۱. مخلص کلام (خلاصه کلام): ۹/۲

۲۴۲. مخلص کلام (کلام): ۷/۱۷

۲۴۳. مرا کشید این زبان عبری است. اویارقلی گفت: ...: ۷/۱۶

۲۴۴. مرد و مردانه، دو کلمه صاف و پوست کنده حرف زدن: ۷/۱۷

۲۴۵. مُرغ دم سوی شهر، سر سوی ده / دم این مُرغ از سر ار به: ۱۴/۸ و ۷

۲۴۶. مسلمان نشود کافر نبیند: ۱۶/۸ و ۷

۲۴۷. مشتری ناخنکی: هر ساعت هم یک مشتری ناخنکی رفت از در یک دکان بقالی ماست بگیرد فوراً استاد بقال به شاگردش رساند که سید علی را پسا: ۸/۲۱

۲۴۸. مغز خر خوردن: ۸/۱۳

۲۴۹. من بی عقل فراموش کرده بودم که عدد سیزده نحر است: ۸/۱۴

۱۳۰۳ - اندیشه و سیر

۲۵۰. من پیر و او جوان و شتر گریه قصه‌ای است /
سرد و خنک مغالزه پیر با جوان: ۸/۲۶
۲۵۱. من خودم و همین دو تا گوشام: ۶/۲۰
۲۵۲. من عقل و مقل درستی ندارم: ۶/۲۰
۲۵۳. مورا از ماست کشیدن: ۷/۲۰
۲۵۴. می‌شود مثل بعضی‌ها دو کلمه مهمل هم که شده
به قالب زد: ۷/۲۳
۲۵۵. ناز جونت پهلون: ۷/۱۷
۲۵۶. ناصرالملک، نوک ناخن شست را به سر انگشت
سبابه اش گذاشته و جلو چشم دولت نگاهداشته گفت:
والله دلم برای لارد [لگرد] کرزن اینقده شده: ۷/۲۶
۲۵۷. نشخوار آدمیزاد حرف است: ۷/۵
۲۵۸. نق و نق کردن: بچه‌های خلوت هم از یک سو
برای مواجب نق و نق می‌کنند: (دوره جدید) ۸/۳
۲۵۹. نه! هان؟ این زمین رویه چیه: ۶/۲۵ ← تصویر
زن ایرانی در چرند پرند
۲۶۰. نه بیل می‌زدم نه پایه / انگور می‌خوردم در سایه:
۷/۵
۲۶۱. نه در غربت دلم شاد و نه رویی در وطن دارم:
۱۰/۲
۲۶۲. والله یاالله به سی جزو کلام الله: ۸/۲۵
۲۶۳. والله خدا تیغش را بُرا کند، خدا دشمنش را فنا
کند: ۸/۳۲
۲۶۴. وای! خاک به سرم گتن، مردیکه تا محرم همه
جامو دید، وای الاهی روم سیا شه، الاهی بمیرم: ۸/۲۷
۲۶۵. ورنه انداز کردن: ۷/۲۱
۲۶۶. وسمه کشیدن: زتش شلنگ انداز از پای کلک
و سمه دوید طرف دالان: ۷/۲۷
۲۶۷. وصله لوطی: [هر یکی از آلات و ابزار لوطی] ←
لغت نامه دهخدا] ۸/۲۳
۲۶۸. های بابا شام شد ارزان شد: دوره جدید ۸/۳
۲۶۹. هر را از بر تمیز ندادن: ۶/۲۰
۲۷۰. هر کی ترسید، مُرد: ۷/۱۹

۲۷۱. هفت تا کفن پوساندن: ۶/۲۰
۲۷۲. هفت قرآن در میان: ۶/۱۹
۲۷۳. همنشینم به شود تا من ازو بهتر شوم: ۱۴/۸ و ۷
۲۷۴. هندوانه زیر بغل کسی دادن [=گذاشتن]: ۶/۱۹
۲۷۵. هو، حق، جانش بی‌بلا، دشمنش فنا، هو هو هو
حق، فضا، بلا دور: ۷/۱۸
۲۷۶. می کی ها کیم بود: دوره جدید ۷/۱
۲۷۷. یا بسم الله بسم الله از جنس از ما بهتران است:
۶/۱۸
۲۷۸. یار باقی، صحبت باقی: ۷/۱۱
۲۷۹. یخه خود را پاره کردن: اما ای انصافدارها، والله
نزدیک است یخه خودم را پاره کنم، نزدیک است کفر
و کافر بشوم: ۷/۲۵ و ۸
۲۸۰. یک آب هم بالای چیزی خوردن: چه ضرر دارد
بگیرید، بخورید، یک آب هم بالاش: ۷/۱۵
۲۸۱. یک پهلوی و یک دنده: هستی تو چه یک پهلوی و
یک دنده آکبلای: ۷/۱۷
۲۸۲. یک پیرهن از کسی بیشتر پاره کردن: آخر هر چه
باشد من از تو پیرترم، یک پیرهن از تو بیشتر پاره
کرده‌ام: ۸/۵
۲۸۳. یک دست شیره‌ای از یک راسته بازار عبور کرد،
باز همه کاسب‌های آن راسته به هم گفتند که سید علی
را پنا: ۸/۲۱
۲۸۴. یک دفعه انگار می‌کنی یک کاسه آب داغ
ریختند به سر من: ۷/۲۲
۲۸۵. یک دفعه چشم سیاهی رفت: ۷/۲۲
۲۸۶. یک دفعه سرم چرخ زد: ۷/۲۲
۲۸۷. یک دفعه سی و سه بندم به تکان افتاد: ۷/۲۲
۲۸۸. یک دفعه کاغذی از رفقا رسید و چهار دست و
پا نوی حال و خیال من دوید: دوره جدید ۷/۱
۲۸۹. یک سال آزرگار: الان درست یک سال آزرگار
است که ما عمیدالحکما را به وکالت تعیین کرده‌ایم:
۷/۲۳

۲۹۰. یک سردوگوش: بخواب تنه یک سردوگوش

آمده: ۸/۲۴

۲۹۱. یک شری راست شدن: ۸/۱۶

۲۹۲. یک کوره سوادى پیدا کردن: گفت چرا یک

کوره سوادى در ده به زور پندرم پیدا کرده‌ام: ۷/۲۸

ارجاع‌ها:

۲۹۳. یکی یکدانه اسمش با خودش است که خُل و

دیوانه است: ۶/۱۱

۲۹۴. یونانی‌های بدذاتِ هفت خط: ۱۰/۲

نوشته حاضر، فصلی است از کتابی که در آینده نشر خواهد یافت.

۱. تجدد و تجدد ستیزی در ایران: تهران، اختران، چ ۲، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳

۲. گفته می‌شود که در سال ۱۹۰۰ [امیلادی] حدود ۱۵ درصد جمعیت عثمانی باسواد بودند که میزان سواد میان مسیحیان بیش از مسلمانان تبعه آن امپراتوری بود. در حدود ۲۰ درصد مصری‌ها سواد داشتند. کمتر از ۵ درصد ایرانیان باسواد بودند.

دکتر سهراب یزدانی: صور اسرافیل: نامه آزادی، تهران، نی، ۱۳۸۶، صص ۲۰۱-۲۰۲.

۳. عدد سمت راست، شماره روزنامه صور اسرافیل و عدد سمت چپ شماره صفحه است. مقصود از دوره جدید، سه شماره‌ای است که در پاریس چاپ و منتشر شده است.

مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی
رتان جامع علوم اسلامی

۱۱۱